

بررسی انگیزه باهم‌آیی واژگانی بر پایه معناشناسی قالبی: نمونه موردی "دست"

سید حمزه موسوی^۱ (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه صنعتی شاهرود، شاهرود، ایران، نویسنده مسئول)

محمد آموزاده^۲ (استاد زبان‌شناسی دانشگاه سان یات سن، گوانگجو، چین)

صص: ۱۹۳-۲۲۵

چکیده

در مقاله حاضر تلاش شده است تا انگیزه‌های معناشناختی و کاربردشناختی باهم‌آیی واژگانی بر اساس معناشناسی قالبی که مشخص می‌کند چه واژه‌هایی با واژه "دست" باهم‌آیی دارند و چه انگیزه شناختی می‌تواند توجیه‌گر کنار هم قرار گرفتن این واژه‌ها باشد، بررسی شود. به عبارت دیگر، پرسش این است آیا انگیزه‌ای که واژه‌های پایه و باهم‌آی را در کنار یکدیگر نگاه می‌دارد، تناسب قالبی بین دو واژه است یا خیر. برای بررسی این مهم لازم است قالب واژه‌های باهم‌آی و پایه با قالب کل ترکیب مقایسه شود. به این ترتیب، باهم‌آیی با واژه "دست" مورد بررسی قرار گرفته و در آن باهم‌آیی فعلی و اسمی از یکدیگر بازشناخته شده‌اند. به علاوه، مشاهده شده که هر چند واژه "دست" با برخی از واژه‌ها باهم‌آیی دارد، اما با واژه‌های مترادف آن‌ها باهم‌آیی ندارد. همچنین، گاهی ساختارهایی وجود دارند که در ظاهر تناسب قالبی ندارند، اما از طریق استعاره و مجاز متناسب می‌شوند. گاهی اوقات استعاره و مجاز به واسطه مفاهیم فرهنگی امکان مفهوم‌سازی پیدا می‌کنند که از آن جمله می‌توان به شیطان، استعمار و عالم غیب اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی قالبی، باهم‌آیی واژگانی، استعاره، مجاز، قالب فرهنگی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۷/۰۴

پست الکترونیکی: 1. mousavi.hamzeh@shahroodut.ac.ir 2. amouzadeh@mail.sysu.edu.cn

۱- مقدمه

اگر واژه‌های پُر، سرشار، لبریز و آکنده با هم مترادف باشند آنگاه از بین آنها فقط واژه پُر با دست در عبارت "با دست _ آمده است" باهم‌آیی واژگانی دارد و واژه‌های دیگر در این ترکیب قرار نمی‌گیرند. در مقابل، "دستی _ از محبت" به همراه سرشار، لبریز و آکنده به کار می‌رود اما تناسبی کاربردی چندانی با پُر ندارد. چرا رفتار این دو ساختار تا این اندازه با هم تفاوت دارد؟ دلیل رفتار آنها و دیگر ترکیب‌ها با واژه "دست" را چگونه می‌توان توضیح داد؟ لاینز (۱۹۹۵: ۶۲) در مورد باهم‌آیی واژگانی می‌نویسد که باهم‌آیی مجموعه واژگانی هستند که در بافتی خاص به همراه واژه‌ای دیگر ظاهر می‌شوند. وی در مورد ترادف نزدیک و باهم-آیی واژگانی دو واژه *big* و *large* را مطرح کرده و می‌نویسد این دو در باهم‌آیی با واژه *mistake* رفتار متفاوتی از خود نشان می‌دهند، چنان‌چه، در مورد (1a) باهم‌آیی وجود دارد و در مورد (1b) خیر.

a. You are making a *big* mistake.

b. * You are making a *large* mistake.

این دو نمونه نشان می‌دهند که بین دو واژه در محور هم‌نشینی باهم‌آیی واژگانی وجود دارد. در این راستا، مقاله حاضر باهم‌آیی واژگانی با واژه "دست" را بر اساس معناشناسی قالبی بررسی می‌کند. برای این مهم، لازم است به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود.

(الف) چه عوامل یا انگیزه‌هایی در باهم‌آیی واژگانی، واژه‌ها را در کنار یک‌دیگر نگاه می‌دارد؟

(ب) معناشناسی قالبی در مورد باهم‌آیی واژگانی چه اطلاعاتی در اختیار ما قرار می‌دهد؟

(پ) عوامل فرهنگی، استعاره و مجازه چگونه در فرآیند باهم‌آیی واژگانی نقش بازی می‌کنند؟

تصور می‌شود که انگیزه باهم‌آیی واژگانی در دانش پیش‌زمینه گویش‌وران زبان و توانایی آنها در استفاده از فرآیندهای دستوری و معنایی نهفته باشد.

۲- پیشینه باهم‌آیی واژگانی

نخستین کاربرد واژه باهم‌آیی در سال ۱۶۲۷ در کتاب "تاریخ طبیعی" فرانسویس بیکن دیده شد، اما از نظر زبان‌شناسی به آن نگریسته نشده بود. این واژه یک قرن بعد در سال ۱۷۵۰ در

آثار هریس به کار رفت تا ترکیب خطی گروهی از واژه‌ها را نشان دهد. هر چند کاربرد گسترده آن در محدوده زبان‌شناسی به تلاش‌های جدی پالمر (۱۹۳۱: ۴) بازمی‌گردد که آن را واحدهای واژگانی بزرگتر از واژه تعریف کرده است. این تعریف به تعریف‌هایی که امروزه برای باهم آیی واژگانی ارائه می‌شود بسیار نزدیک است (پالمر، ۱۹۳۳).

باهم آیی واژگانی را فرث در مقاله خود با عنوان "شگردهای معناشناسی" در سال ۱۹۳۵ مطرح کرد، اما تعریف کامل‌تر باهم آیی واژگانی به کارهای فرث در سال ۱۹۵۷ بازمی‌گردد که می‌نویسد: "معنای باهم آیی واژگانی در سطح هم‌نشینی است و به طور مستقیم به رویکرد مفهومی وابسته نیست. به این ترتیب، یکی از معانی شب در باهم آیی آن با تاریکی نهفته است" (فرث، ۱۹۶۸: ۱۷۶). این رویکرد فرث از جمله اولین بارقه‌های شکل‌گیری مفهوم باهم آیی است. ایشان باهم آیی را به اصطلاحی تخصصی تبدیل کرد و آن را مشخصه‌ای بافت محور دانست. فرث می‌نویسد: "واژه‌ها را از طریق واژه‌های همراه آنها بشناسید" (فرث، ۱۹۵۷: ۱۱) و در جایی دیگر اظهار می‌دارد: "باهم آیی واژگانی به کارگیری واژه‌ها در کنار واژه‌های دیگر است" (فرث، ۱۹۳۵: ۳۷).

هرچند، اولین بار فرث واژه باهم آیی را مطرح کرد، اما برای آن تعریف دقیق و روشنی ارائه نکرد. بعد از فرث زبان‌شناسانی همچون سینکلر (۱۹۹۱)، کروز (۱۹۸۶)، کوی (۱۹۹۸)، هلیدی (۱۹۶۶) و غیره برای این اصطلاح تعاریفی ارائه دادند که هر کدام محدوده‌ای را برای باهم آیی واژگانی در نظر می‌گرفت اما وحدت رویه‌ای در آن دیده نمی‌شد. برخی از زبان‌شناسان داخلی همچون افراشی (۱۳۷۹)، شهریاری (۱۳۷۸)، صفوی (۱۳۸۲)، ملانظر (۱۳۶۹) و رسام (۱۳۷۵) هم به این پدیده پرداخته‌اند. در این بخش برخی از این تعاریف عنوان می‌شود.

کوی (۱۹۹۸) تجمع دو یا چند واژه را که در دسته‌ای از ساخت‌های دستوری به کار می‌رود، باهم آیی واژگانی دانسته است. کروز (۱۹۸۶: ۴۰) باهم آیی را گروهی از واژه‌ها دانسته که معمولاً با هم به کار می‌روند و اجزای آن از لحاظ معنایی شفاف بوده و هر کدام سازه‌ای معنایی را تشکیل می‌دهند. وی همچنین معتقد است که باهم آیی به سادگی از اصطلاحات بازشناخته می‌شود، چون باهم آیی شفافیت معنایی دارد. همچنین، باهم آیی واژگانی دارای یک-پارچگی معنایی^۱ و انسجام است. کریستال (۲۰۰۳: ۸۸) باهم آیی را وقوع همیشگی عناصر

واژگانی بر روی محور همنشینی دانسته است. کارتر (۱۹۹۸: ۳۴) باهم‌آیی را رفتار واژه‌ها در کنار واژه‌های دیگر می‌داند و می‌نویسد به همراه واژه tea در زبان انگلیسی strong به کار می‌رود، ولی powerful به همراه آن به کار برده نمی‌شود.

دسته‌ای از زبان‌شناسان باهم‌آیی را وقوع هم‌زمان، منظم و بسامد بالای واژه‌ها دانسته‌اند. آنها معتقدند که میزان وقوع واژه‌ها در کنار یکدیگر را می‌توان به شکل کمی بیان کرد (هالیدی، ۱۹۶۶؛ سینکلر، ۱۹۹۱؛ هویی، ۲۰۰۵؛ استابز، ۲۰۰۲؛ پارتینگتون، ۲۰۰۷؛ مکناری و ویلسون، ۲۰۰۱؛ فلبوم، ۲۰۰۷). این زبان‌شناسان از رویکردهای پیکره‌ای پیروی می‌کنند و تحلیل‌های بسامدی و عددی را معیار باهم‌آیی می‌دانند.

در مورد باهم‌آیی واژگانی در زبان فارسی پژوهش‌هایی چند انجام گرفته که در این بخش به طور خلاصه به برخی از آنها اشاره می‌شود. ملانظر (۱۳۶۹) باهم‌آیی را در حوزه ترجمه مورد مطالعه قرار داده است. وی نگاهی ساختاری به باهم‌آیی داشته و آن را برای دو زبان فارسی و انگلیسی مقایسه کرده است. شهریاری (۱۳۷۶) هم محدودیت‌های باهم‌آیی واژگانی در ترجمه را بررسی کرده است.

رسام (۱۳۷۵) دیدگاهی فرهنگ‌نگارانه به فرآیند باهم‌آیی داشته و بیشتر افعال را مورد بررسی قرار داده و سه دسته فعل را از یک‌دیگر مجزا کرده است: فعل ساده، مرکب و هم‌کرد. وی میزان باهم‌آیی با هر کدام از این گونه افعال را بررسی کرده و نشان داده است که فعل ساده کمترین بسامد را دارد، هم‌کرد در جایگاه دوم قرار می‌گیرد و در جایگاه آخر افعال مرکب قرار می‌گیرند.

افراشی (۱۳۷۹) از لحاظ ادبی و سبک‌شناسی به بحث باهم‌آیی واژگانی می‌نگرد. برای تحلیل داده‌های خود از یافته‌های یاکوبسون پیروی می‌کند و دو دسته درون‌زبانی و برون‌زبانی را مطرح می‌کند. وی معتقد است که باهم‌آیی درون‌زبانی بر محور همنشینی بر روی قطب مجاز قرار می‌گیرد، در حالی که باهم‌آیی برون‌زبانی بر محور جانشینی بر روی قطب استعاری جای می‌گیرد. پناهی (۱۳۷۹) نگاهی ساختی-معنایی به باهم‌آیی واژگانی دارد و به لحاظ در زمانی به این پدیده نگریسته و معتقد است این فرآیند در گذر زمان دست‌خوش تغییر شده است.

میرعمادی و کربلایی صادق (۱۳۸۸) به بررسی باهم آیی واژگانی در آثار منظوم و منثور مولانا بر اساس رویکردهای نقش‌گرایی و از منظر آماری پرداخته و نشان می‌دهند که باهم آیی‌های صفتی و عطفی بیشترین فراوانی را دارا هستند. در حالی که در آثار مولانا بیشتر باهم آیی از نوع مفعولی بوده است. وی این موضوع را به تغییر در الگوهای باهم آیی ربط داده است. همچنین، مدرس خیابانی (۱۳۸۴) باهم آیی را از لحاظ آماری مورد بررسی قرار داده‌اند و عنوان کرده‌اند که سه معیار آماری، معنایی و نحوی-معنایی در شناخت باهم آیی از اهمیت خاصی برخوردار است.

زبان‌شناسان در حوزه شناختی نیز باهم آیی واژگانی را بررسی نموده‌اند و در این مورد، زبان‌شناسان روس بسیار فعال بوده‌اند. تلیا و همکاران (۱۹۹۴) از نظر شناختی باهم آیی واژگانی را در زبان روسی مطالعه کرده‌اند. آنها رویکردهای پیشین به باهم آیی واژگانی را نحو محور و به شیوه ترکیب عناصر واژگانی باهم آ محدود کرده‌اند. این رویکردها بخش‌هایی از معنا را که منشاء اصلی این ساختارها است نادیده گرفته و آن را حقیقتی فرازبان در نظر گرفته‌اند. برای مثال، رابطه معنایی بین اجزای ترکیب شده و دلالت ضمنی فرهنگی را نادیده گرفته‌اند.

از سوی دیگر، سندومیرسکایا و اپارینا (۱۹۹۶) ظهور حوزه‌هایی همچون عبارت‌شناسی و معناشناسی قالبی را تحول عظیمی دانسته‌اند و بر لزوم بررسی باهم آیی واژگانی در حوزه معناشناسی قالبی تاکید کرده‌اند. همچنین، آنها یکی از مهم‌ترین تحولات زبان‌شناسی شناختی را اعطای نقش زایشی به استعاره دانسته‌اند. در مورد باهم آیی نشان داده‌اند که معنای باهم آیی واژگانی از تعامل بین نحو و معناشناسی حاصل نشده است، بلکه منشاء آن را به رابطه بین معناشناسی و ساختار مفهومی نسبت داده‌اند. با انتخاب رویکرد معناشناسی قالبی آنها توانسته‌اند حجم وسیعی از داده‌های زبانی را به شکل معناداری طبقه‌بندی کنند؛ مرز باهم آیی را که مجزای از مرز واژگانی و مرز دستوری است تعریف کرده‌اند و ابزار مناسبی را برای انجام تحلیل‌های خود به کار گرفته‌اند.

آنچه در این پژوهش‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفته است، پرداختن به انگیزه باهم آیی واژگانی و دانش پیش‌زمینه‌ای است. در این پژوهش قصد داریم با بهره‌گیری از معناشناسی قالبی انگیزه شناختی کنار هم قرار گرفتن اجزاء باهم آیی را بررسی کنیم.

۳- چهارچوب نظری

زبان‌شناسی شناختی با تمرکز بر تحلیل زبان‌های طبیعی در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد در آثار لیکاف، لانگاکر، تالمی و دیگران ظاهر شد. در این حوزه، تحلیل‌های مفهومی و تجربی از مقولات زبانی از اهمیت بالایی برخوردار بوده است (جیرارتس و کویکنز، ۲۰۰۷). این رویکرد بیشتر به بررسی چگونگی تشکیل مقوله‌بندی در ذهن و روان‌شناسی گشتالتی پرداخته است (اوانز و گرین، ۲۰۰۶). با وجود اینکه هنوز زمان زیادی از تولد زبان‌شناسی شناختی نمی‌گذرد، اما این رویکرد به یکی از مهم‌ترین سنت‌های زبان‌شناسی تبدیل شده است و توانسته با حوزه‌های مختلف از جمله روان‌شناسی، عصب‌شناسی، هوش مصنوعی، فلسفه و نقد ادبی ارتباط برقرار کند (راسخ‌مهند، ۱۳۹۰: ۶).

یکی از نظریه‌هایی که در حوزه شناختی پدید آمد، نظریه معناشناسی قالبی است که با در اختیار داشتن دانش دایرةالمعارفی و تجربیات شخصی زبانمندان، به توصیف معنایی واژه‌ها می‌پردازد. رویکرد معناشناسی قالبی را چارلز فیلمور (۱۹۷۵، ۱۹۷۷a، ۱۹۸۲، ۱۹۸۵) مطرح کرده است. هدف اولیه این رویکرد، آشکار ساختن ساختار دانش واژگانی انسان‌ها بوده است (اوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۲۲۲). همچنین، فیلمور (۲۰۰۶) معناشناسی قالبی را رویکردی برای توصیف معنایی اجزاء زبانی (واژه‌ها، عبارات‌های واژگانی، و ساختارهای دستوری خاص) می‌داند و برای تعریف این اجزاء از ساختارهای مفهومی بهره برده است. این ساختارهای مفهومی که قالب نامیده می‌شوند، برای اجزاء زبانی نقش طرحواره‌های موقعیتی را بازی می‌کنند و با واژه‌های محتوایی بیان شوند.

قالب را بدنارک (۲۰۰۵) ساختاری ذهنی قلمداد کرده که بازتاب دهنده مشخصه‌های جهان بیرونی است. وی، همچنین، معتقد است که قالب‌ها به روان‌شناسی و فلسفه ربط دارند. فیلمور (۱۹۸۲: ۱۱۱) می‌نویسد که "قالب نظامی مفهومی و به‌هم‌پیوسته است که برای درک هر جزء از آن لازم است به ساختار کل آن دسترسی داشته باشید. هر گاه در متن یا مکالمه یکی از این اجزاء ظاهر شود، آنگاه کل نظام به طور خودکار در ذهن برانگیخته می‌شود". یکی از مشهورترین مثال‌هایی که فیلمور مطرح کرده "رویداد بازرگانی" است که هر واژه یا عبارت اصطلاحی را با توصیف ظرفیت فعلی به هم ربط می‌دهند.

فیلمور (۱۹۷۷a: ۷۲-۷۳) خاطر نشان می‌کند که اگر شرکت‌کنندگان در این رویداد خریدار و فروشنده باشند، آنگاه خریدار پول می‌دهد و کالا را می‌برد و فروشنده پول را می‌برد و کالا را می‌دهد. برای تکمیل توصیف این رویداد باید اجزاء دیگری همچون کالا و پول را به این فهرست افزود. اگر "رویداد بازرگانی" را نمونه‌اعلی در نظر بگیریم، آنگاه در هر کدام از جملاتی که در این قالب قرار می‌گیرد فقط یکی از مشخصات یا بخش‌های این رویداد برجسته می‌شود و بقیه در پس‌زمینه قرار گرفته‌اند. اگر خریدار برجسته شود، فعل *buy* ساخته می‌شود، و اگر فروشنده در نظرگاه قرار گیرد آنگاه *sell* ساخته می‌شود. اگر کالا و پول در نظرگاه قرار گیرند آنگاه *cost* ساخته می‌شود؛ اگر خریدار و پول یا خریدار و فروشنده در نظرگاه آورده شود، آنگاه فعل *pay* ساخته می‌شود و در نهایت اگر خریدار و پول در نظرگاه قرار گیرند، فعل *spend* ساخته می‌شود. برای مشخص نمودن جایگاه هر کدام از واژه‌ها در رویداد بازرگانی لازم است به جدولی که فیلمور و آتکینز (۱۹۹۲) ارائه داده‌اند اشاره شود.

جدول ۱. ظرفیت معنایی و نحوی افعال در قالب بازرگانی

	خریدار	فروشنده	کالا	پول
BUY	Subj	(from)	D-Obj	(for)
SELL	(to)	Subj	D-Obj	(for)
CHARGE	(I-Obj)	Subj	(for)	D-Obj
SPEND	Subj	NULL	For/on	D-Obj
PAY	Subj	[I-Obj]	[for]	D-Obj
PAY	Subj	(to)	For	D-Obj
COST	(I-Obj)	NULL	Subj	D-Obj

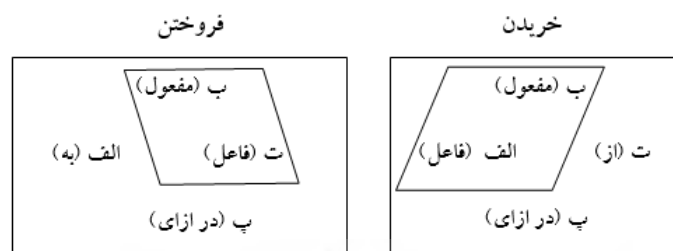
نکته. این جدول مستقیماً از فیلمور و آتکینز (۱۹۹۲: ۷۹) نقل می‌شود.

بنابراین، فیلمور (c, ۱۹۷۷b) دیدگاهی واژگانی نسبت به مفهوم "رویداد بازرگانی" دارد؛ چون علاوه بر مفهوم حالت، مفاهیم "صحنه" (فیلمور، ۱۹۷۷b) و "چشم‌انداز" (فیلمور، ۱۹۷۷c) را به اصطلاحات رویکرد خود می‌افزاید.

ب (کالاها)	ت (فروشنده)
الف (خریدار)	پ (پول)

شکل ۱. قالب "خریدن" که برای زبان فارسی از فیلمور (۱۹۷۷c) اقتباس شده است

شکل (۲) دیدگاهی کلی‌تر به [رویداد بازرگانی] دارد، رویدادی که فعل‌های دیگری همچون فروختن، پرداخت کردن و ارزییدن را نیز در بر می‌گیرد که متاسفانه در فارسی توجه چندانی به آن نشده است. فعل "خریدن" رویداد بازرگانی را از دید خریدار مطرح می‌کند، در حالی که فعل "فروختن" رویداد بازرگانی را از دید فروشنده مطرح می‌کند.



شکل ۲. قالب [رویداد بازرگانی] با در نظر گرفتن چشم‌اندازهایی که فعل‌های خریدن و فروختن را تحت تاثیر قرار می‌دهند

مورد دیگر به تفاوت بین دو واژه LAND و GROUND در زبان انگلیسی بازمی‌گردد. نکته اینکه LAND سطح خشک زمین است که می‌توان آن را از SEA بازشناخت. در حالی که GROUND سطح خشک زمین را از AIR مجزا کرده است. بنابراین، هرچند در زبان انگلیسی land و ground به یک واقعیت واحد اشاره دارند، اما تفاوت آنها به شیوه قرار گرفتن در قالب بزرگ‌تر بازمی‌گردد. بنابراین در توصیف پرنده‌ای که در مثال‌های زیر از آن یاد شده است:

- (2) a. The bird spends its life on the land.
b. The bird spends its life on the ground.

از طریق تشخیص تفاوت‌های قالبی می‌توان به این نکته دست یافت که مثال (2a) پرنده‌ای را توصیف می‌کند که زندگی خود را در سطح دریا و رودخانه سپری نمی‌کند؛ در حالی که مثال (2b) پرنده‌ای را توصیف می‌کند که نمی‌تواند پرواز کند (Fillmore, 1982: 121). در زبان فارسی تمایزی بین زمین و خشکی وجود دارد. در حالی که زمین سطح خشک کره زمین است و از هوا متمایز است؛ خشکی به سطح خشک کره زمین اشاره می‌کند و از دریا متمایز داده می‌شود. بنابراین، مثال پرنده در مورد نمونه‌های فارسی نیز درست است، چرا که پرنده‌ای که "تمام عمرش را در خشکی می‌گذراند" پرنده‌ای است که در دریاها و رودخانه‌ها زندگی نمی‌کند، و پرنده‌ای که "تمام عمرش را بر روی زمین می‌گذراند" پرنده‌ای است که نمی‌تواند

پرواز کند. نتیجه کار فیلمور در قالب‌بنت زبان انگلیسی به آدرس [framenet.icsi.berkeley.edu](http://www.framenet.icsi.berkeley.edu) قابل دسترسی است. قالب‌بنت زبان فارسی نیز به آدرس <http://www.framenet.ir> مشاهده شده است که البته در مراحل ابتدایی است و با مشکلات بسیاری رو به رو است. قالب‌بنت با نام‌هایی دیگر هم خوانده شده است. برای نمونه، نایپ‌لویی و همکاران (۱۳۹۴) آن را شبکه معنایی قالب بنیاد نامیده‌اند. همچنین، موسوی و همکاران (۱۳۹۴) به بررسی واژه "دیدن" بر اساس معناشناسی قالبی پرداخته‌اند و واژه‌های مترادف با واژه "دیدن" را با هم مقایسه کرده‌اند.

فیلمور در مقالات خود بارها تکرار کرده است که معناشناسی قالبی بعنوان یک اصطلاح فراگیر شامل تمامی مفاهیم مشابه خود است که از آن جمله می‌توان به "قالب" (مینسکی، ۱۹۷۵؛ وینوگارد، ۱۹۷۵؛ چارنیاک، ۱۹۷۵)، "طرحواره" (بارتلت، ۱۹۳۲؛ روملهارت، ۱۹۷۵) "چارچوب" (شانک و آبلسون، ۱۹۷۷)، "الگوی جهانی" (دوبوگراند و درسلر، ۱۹۸۱)، "متن‌نما" (ویلکس، ۱۹۸۰)، "مدل شناختی" (لیکاف، ۱۹۸۳)، "گشتالت تجربی" (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰)، "پایه (در مقایسه با نما)" (لانگاکر، ۱۹۸۴)، "صحنه" (فیلمور، ۱۹۷۷a, b)، "صحنه سازی" (۴) و "داربست اندیشگانی" (۵) (اوسوبل، ۱۹۶۸) اشاره کرد. این اصطلاح‌ها انواع بسیاری دارند و حتی برخی از پژوهشگران از چند اصطلاح استفاده می‌کنند و از لحاظ ثابت یا پویا بودن و شیوه استدلال بین آنها تمایز قائل می‌شوند.

۴- نوع داده‌ها و روش پژوهش

برای انجام پژوهش حاضر بر اساس معناشناسی قالبی، از پیکره‌ای با بیش از ۲۰۰۰ جمله نمونه استفاده شده است. بیشتر داده‌های مربوط به "دست" از فرهنگ سخن و پایگاه دادگان زبان فارسی به آدرس pldb.ihcs.ac.ir استخراج شده‌اند. از بین واژه‌هایی همچون دست، چشم، گوش و غیره در قالب عضو-بدن، واژه "دست" انتخاب شده، زیرا نسبت به دیگر واحدهای واژگانی از تنوع ترکیبی بیشتری برخوردار است. برای بررسی باهم آیی با واژه

1. script
2. Global pattern
3. pseudo-text
4. scenario
5. ideational scaffolding

"دست" دو نوع داده مورد بررسی قرار گرفته است: باهم‌آیی اسمی و فعلی. در باهم‌آیی اسمی ارتباط واژه "دست" با اسامی دیگر مورد بررسی قرار گرفته و در باهم‌آیی فعلی کنار هم قرار گرفتن "دست" و افعال بررسی می‌شود.

روشی که برای انجام این پژوهش انتخاب شده روشی تحلیلی بوده و بر پایه معاشناسی قالبی انجام می‌گیرد. در این روش، برای واژه "دست" گروهی از واژه‌های باهم‌آ در نظر گرفته شده و با ترادف‌های نزدیک آنها مقایسه شده‌اند تا تناسب قالبی عضو پایه، باهم‌آ و کل ترکیب با هم مقایسه شوند. برای بررسی باهم‌آیی اسمی، قالب عضو-بدن می‌بایست با قالبی که واژه باهم‌آ در آن قرار گرفته تناسب قالبی داشته باشد یا هر دو سازنده قالب کل ترکیب باشند. در باهم‌آیی فعلی عضو-بدن یعنی دست باید به شکل مجازی یا حقیقی توانایی تاثیرگذاری بر فعل را از طریق عناصر قالبی داشته باشد. تاثیر مفاهیم فرهنگی بر باهم‌آیی واژگانی نیز بررسی می‌شود.

۵- باهم‌آیی با واژه "دست" در قالب عضو-بدن

واژه "دست" در قالب عضو-بدن قرار می‌گیرد. قالب عضو-بدن خود به دو زیرقالب^۱ تقسیم می‌شود: عضو-بدن-پیدا و عضو-بدن-پنهان. واحدهای واژگانی‌ای که در معرض دید هستند همچون دست، گوش، چشم، زبان و غیره نمونه‌هایی از عضو-بدن-پیدا و واژه‌هایی که در معرض دید نیستند همانند قلب، کلیه، مغز و غیره مواردی از عضو-بدن-پنهان می‌باشند. در این مقاله انگیزه باهم‌آیی با واژه "دست" در قالب عضو-بدن مورد بررسی قرار می‌گیرد و در برخی موارد با دیگر اعضای بدن مقایسه می‌شوند.

جدول ۲. جدول مختصر باهم‌آیی فعلی و اسمی

باهم‌آیی اسمی				باهم‌آیی فعلی			
پیش	دست		۲۱	از پا خطا کردن	دست		۱
	دستی	پیش	۲۲	برداشتن	دست		۲
	دست	تنگ	۲۳	رفتن	دست	از	۳
	دست	چپ	۲۴	از چیزی شستن	دست		۴

باهم آیی اسمی			باهم آیی فعلی			
چپ	دست		۲۵	فروختن (فروش)	دست	۵
چپی	دست		۲۶	کشیدن	دست	۶
بالا	دست		۲۷	انداختن	دست	۷
	دست	بالا	۲۸	زدن	دست	۸
دراز(ی)	دست		۲۹	دادن	دست	۹
شیطان	دست		۳۰	داشتن	دست	۱۰
غیب	دست		۳۱	کسی کوتاه شدن	دست	۱۱
بی نمک	دست		۳۲	کسی را خواندن	دست	۱۲
به دست	دست		۳۳	کسی شکستن	دست	۱۳
آخر	دست		۳۴	کسی را رد کردن	دست	۱۴
و پنجه	دست		۳۵	کسی را رو کردن	دست	۱۵
پُر	دست		۳۶	پیدا کردن	دست	۱۶
به سر	دست		۳۷	نگه داشتن	دست	۱۷
روزگار	دست		۳۸	کسی را گرفتن	دست	۱۸
پلید	دست		۳۹	بردن/ برد	دست	۱۹
به سینه	دست		۴۰	دادن	دست	۲۰

جدول (۲) نمونه‌هایی از باهم آیی با واژه "دست" را نشان می‌دهد. دو نوع باهم آیی مشخص شده است: فعلی و اسمی. فیلمور معتقد است که تبیین باهم آیی فعلی از طریق توصیف ظرفیت فعلی افعال ممکن می‌شود، حال آنکه شرح باهم آیی اسمی از طریق مقایسه بین قالبی فراهم می‌شود. به عنوان مثال، در باهم آیی فعلی به جای واژه "دست" از دیگر اعضای بدن همانند چشم، گوش یا پا استفاده شود. همان‌طور که مشاهده می‌شود بسیاری از ترکیب‌ها غیرممکن می‌شوند. برای نمونه، "از چیزی چشم/پا/گوش کشیدن" دارای باهم آیی واژگانی نیستند.

برخی از افعال سبک همانند زدن و خوردن قابلیت به کارگیری با تمامی اعضای بدن را دارند. برای نمونه، "دست زدن/خوردن"، "چشم زدن/خوردن"، "پا زدن/خوردن"، "گوش

زدن/خوردن" و "به گوش خوردن" ترکیب‌هایی از این دست هستند. "دست زدن" دارای چندمعنایی است و در دو قالب ادراکی-لمسی و تفریح قرار می‌گیرد و انگیزه خود را از نقش عضو-بدن (دست) در عمل لمس کردن یا در تولید صدا برای تفریح می‌گیرد. واژه "خوردن" به معنای اصابت کردن فعلی لحظه‌ای است و معنای لحظه‌ای و غیرارادی بودن عمل را به ترکیب مذکور می‌افزاید. عضو-بدن (چشم) قابلیت اصابت کردن به چیزی را ندارد، ولی در فرهنگ ما مفهومی وجود دارد که در آن ممکن است چیزی از چشم به سمت شخص مورد نظر حرکت کند و به او اصابت کند و باعث صدمه زدن به وی شود. شخصی که آن چیز از چشمش حرکت می‌کند چشم می‌زند و شخصی که آن چیز به او اصابت کرده است چشم می‌خورد. از این رو، ترکیب مورد نظر ترکیبی فرهنگی و استعاری است، چون این مفهوم در فرهنگ ما تعریف شده و استعاره "چشم جسم محرک است" در جریان است. واژه "گوش" همراه "خوردن" تنها زمانی به کار می‌رود که استعاره "کلمه جسم است" در جریان باشد تا از این طریق واژه‌ها بتوانند به عضو-بدن اصابت کرده و عبارت "به گوش کسی خوردن" را بسازند.

به همراه فعل‌های گذاشتن، برداشتن و کشیدن در قالب حرکت ترکیب‌های دست گذاشتن، دست برداشتن و دست کشیدن ساخته می‌شوند که اولی یکی از شیوه‌های انتخاب کردن یعنی گذاشتن دست بر روی گزینه است، دومی و سومی عکس این عمل یعنی برداشتن دست از روی گزینه مورد نظر را تداعی می‌کنند. "دست گذاشتن" در قالب انتخاب قرار می‌گیرد و در مواردی ممکن است در ترکیب‌هایی همچون "دست روی نقطه ضعف کسی گذاشتن" یا "دست روی دست گذاشتن" به کار رود. شخصی که دست روی نقطه ضعف کسی گذاشته در حقیقت آن را برای مقابله با وی انتخاب کرده و کسی که دست روی دست گذاشته شخصی است که از انتخاب سرباز زده است. همچنین، وقتی "دست کسی در حنا گذاشته می‌شود" یا "دست کسی در پوست گردو گذاشته می‌شود" در حقیقت دستان آن‌ها را محدود کرده‌اند تا از انجام انتخاب و کار بازمانند. "دست برداشتن" و "دست کشیدن" به حالت مجاز در قالب توقف-فرآیند قرار می‌گیرند که توقف در فرآیند انتخاب‌گری است؛ به این معنا که این دو فعل با قالب انتخاب نیز روابط قالب-به-قالب دارند. در ترکیب "دست از سر کسی برداشتن" درخواست از شخص انتخابگر برای توقف آزار و اذیت است و "دست از کار کشیدن" به

معنای توقف فرآیند است. فعل دیگری که در قالب توقف-فرآیند قرار دارد و با قالب تلاش- برای-انگیزش یک گزینه روابط قالب-به-قالب دارد "دست کسی را رد کردن" می باشد که در آن به صورت مجازی دست شخصی چیزی را پیشنهاد می کند و انتخابگر آن را رد می کند. عبارت "دست دست کردن" هم اشاره به بردن دست به سمت گزینه مورد نظر، عقب آوردن دست و تکرار مجدد همین عمل اشاره دارد که بیانگر شک و دیرهنگامی عمل انتخاب است. برخی از این افعال، همراه "چشم" هم به کار می روند و ترکیب های "چشم گذاشتن" در قالب بازی و "چشم برداشتن" در قالب ادراکی-دیداری را می سازند. گویی در ترکیب اول شخص چشمان خود را در جایی خاص می گذارد (قرار می دهد) و از آن ها استفاده نمی کند تا عده ای خود را به مخفیگاه برسانند. در ترکیب دوم، شخص گویی چشمان خود را که روی چیزی قرار داده بود، اکنون از روی آن چیز برمی دارد و دیگر به آن نگاه نمی کند.

گاهی واژه "دست" با فعل "نگه داشتن/نگاه داشتن" در قالب توقف-فرآیند ترکیب "دست نگه داشتن" در قالب توقف-فرآیند را می سازد. این ترکیب که در حالت مجازی به کار رفته نشان می دهد که دست به عنوان عضوی از بدن عامل انجام کارها می باشد. نگاه/نگه داشتن دست یعنی شخصی دستش را از انجام کاری نگاه دارد تا کاری نکنند. به نظر می رسد که ترکیب های "؟؟؟چشم نگه داشتن" و "؟؟؟گوش نگه داشتن" و "؟*پا نگه داشتن" در زبان فارسی به کار نمی روند چون کارکرد این ترکیب ها را عبارت های "چشم پوشیدن" و "گوش نکردن" و "نرفتن" انجام می دهند^۱.

فعل های دادن و گرفتن در قالب مبادله قرار می گیرند و به همراه واژه "دست" ترکیب های "دست دادن" در قالب های احوالپرسی و اقبال و "دست گرفتن" در قالب روابط-اجتماعی و کمک را می سازد. عمل بردن دست به سمت شخص دیگر و تکان دادن دست وی را به "دست دادن" تعبیر کرده اند که در قالب احوالپرسی قرار می گیرد و انگیزه خود را از این عمل اجتماعی کسب کرده است. فعل "دست دادن" در قالب اقبال نیز در حالت استعاری "اقبال انسان است" گویی با شخصی که بخت با وی یار بوده احوالپرسی کرده و به وی دست داده است. فرصت در عبارت "فرصتی دست داده است" نیز به شخص مورد نظر دست داده و وی

۱. اینکه ترکیبی در زبان فارسی به کار نمی رود به این معنا نیست که در زبانهای دیگر هم همین طور است به طوری که در زبان انگلیسی "پا را بر آتش نگاه داشتن" (Hold your feet on fire) به معنای پافشاری کردن به کار می رود.

می‌تواند از آن بهره ببرد. ترکیب‌های "چشم دادن/گرفتن" کاربرد ندارند ولی "گوش دادن/گرفتن" هر دو در قالب ادراکی-فعال-شنیداری قرار می‌گیرند به این معنا که شنیدن نیازمند ادراک‌گری^۱ است که تلاش کند تا چیزی را بشنود.

فعل‌های "کوتاه شدن" به همراه "دست" به کار می‌رود و ترکیب "کوتاه شدن دست" را در قالب توقف-فرآیند و مردن می‌سازند. در حالت مجاز و در قالب توقف-فرآیند، وقتی شخصی دستانش از رسیدن به چیزی کوتاه می‌شود، توانایی دست درازی کردن یا دست‌یازی کردن به چیزی را که از آن او نیست نخواهد داشت. قالب توقف-فرآیند در مورد "کوتاه شدن دست" با قالب تجاوز رابطه قالب به قالب دارد، چنان‌چه فرآیند توقف دست شخص از تجاوزگری معنا می‌دهد. از سوی دیگر، افعال "دست‌درازی کردن" و "دست‌یازی کردن" در حالت مجازی در قالب تجاوز قرار می‌گیرد به طوری که دراز کردن دست و بردن آن به جایی و اموالی که از آن ما نیست تجاوزگری محسوب می‌شود. قالب تجاوز با قالب سرقت روابط قالب-به-قالب دارد به طوری که گاهی دست درازی کردن به اموال دیگران و دست‌بردن به آنها یا دست‌برد زدن به آنها نوعی تجاوز و سرقت محسوب می‌شود. در قالب مردن، شخصی که دستش از دنیا کوتاه شده، توانایی استفاده از آنها در این دنیا نیز برایش به پایان رسیده است. به این ترتیب، "دست" در قالب عضو-بدن به صورت مجازی در کنار افعال "کوتاه شدن"، "دراز شدن" و "یازیدن" در قالب تغییر-اندازه قرار می‌گیرد. ترکیب‌های "چشم کسی را کوتاه کردن" و "گوش کسی را کوتاه کردن" به کار نمی‌روند، ولی "پای کسی را کوتاه کردن/بریدن" به کار می‌رود و معنای آن کوتاه کردن پای شخص است تا مانع از رفتن وی به جایی خاص شود.

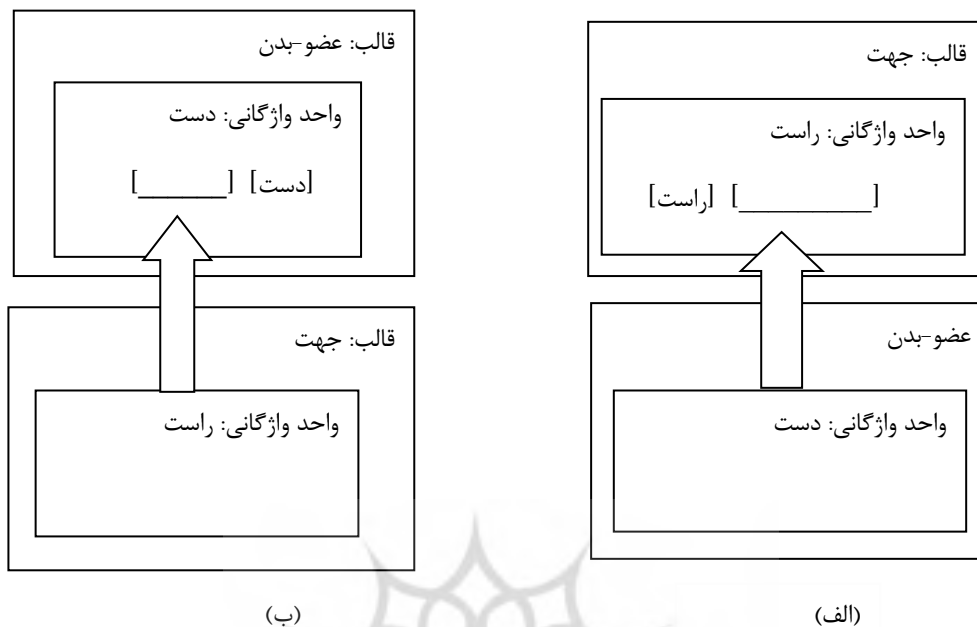
واژه "دست" می‌تواند به همراه فعل‌های آمدن و رفتن در قالب حرکت و فعل پیدا کردن و یافتن در قالب شناخت به کار رود. در حالت استعاری "دست ظرف است" ممکن است چیزی به (درون) دست بیاید و یا از (درون) دست برود. برای نمونه، فرصت علاوه بر دست دادن به شخص ممکن است به (درون) دست بیاید و یا برود. از سوی دیگر، دست ممکن است در حالت مجازی چیزی را جستجو کرده و آن را پیدا کند یا بیابد. برای نمونه، دست ممکن است فرصتی پیدا کند یا بیابد و از آن برای رسیدن به هدفش بهره ببرد.

از دیگر ترکیب‌های فعلی می‌توان به "در چیزی دست داشتن" اشاره کرد که در آن "دست" در قالب عضو-بدن با فعل "داشتن" در قالب موجودیت ترکیب می‌شود و به صورت مجازی دستان شخص را تداعی می‌کند که در انجام کاری حضور داشته و مشارکت کرده‌اند. مورد دیگر، عبارت "دست کسی را باز کردن" یا "دست کسی را رو کردن" است که در آن شخص رازی را در دستان خود مخفی کرده و دیگری ممکن است دستش را باز کند تا دیده شود و یا دستش را که در میان دستان دیگر گم شده رو کند. همچنین، در عبارت "دست و پای ندارد" یا "دست و پای خود را گم کرد" به شخصی اشاره می‌کند که گویی پایی برای راه رفتن و دستی برای انجام فعالیت ندارد و یا اینکه آنها را گم کرده و بنابراین نمی‌تواند از آنها استفاده کند. گاهی اوقات شخص دیگری باعث نداشتن دست می‌شود زیرا "دست بسته شده است" و نمی‌تواند از آنها بهره ببرد. در مقایسه با "دست کسی را بستن" عبارت "دست کسی را باز گذاشتن" نیز برای آزاد گذاشتن "دست" انتخابگر برای انجام فعالیت به کار می‌رود.

گاهی واژه "دست" به همراه فعل "درد کردن" به صورت دعایی به کار می‌رود. در عبارت "دستت درد نکند" شخص در حالت مجازی و در قالب سپاسگزاری برای دیگری دعا می‌کند که دستش (مجاز از بدنش) درد نکند. عبارت "دست مریزاد" هم عبارتی دعایی است که در آن "دست" به همراه فعل "مریزاد" به معنای "دچار لرزش و کاستی نباشد" به کار می‌رود. این فعل دعایی، همانند "دستت درد نکند" در قالب سپاسگزاری قرار گرفته است. در این حالت شخصی برای سپاسگزاری از مخاطب خود دعا می‌کند که دستانش درد نکند یا دچار لرزش و کاستی نشود، زیرا با استفاده از آنها برایش کاری انجام داده است.

در حالت اسمی واژه "دست" در قالب عضو-بدن ممکن است با واژه‌هایی در قالب جهت ترکیب شود. قالب جهت خود به دو زیرقالب جهت-افقی و جهت-عمودی تقسیم می‌شود. "دست چپ/راست" در قالب دست و جهت تعریف می‌شود و انگیزه ساخت ترکیب مورد اول برای مشخص نمودن جهت "دست" است. همچنین، ویژگی اشاره‌ای انگشت دست باعث می‌شود "دست" انگیزه ترکیب با جهت را داشته باشد و در قالب جهت به کار رود.

۱. "داشتن" فعلی چند معنا است و ممکن است در برخی بافت‌ها در قالب مالکیت نیز به کار رود؛ اما در این ترکیب در قالب موجودیت به کار رفته است. برای نمونه، فعل "داشتن" در جمله "آیا چنین رشته‌ای در دانشگاه داریم؟" در قالب موجودیت قرار گرفته است.



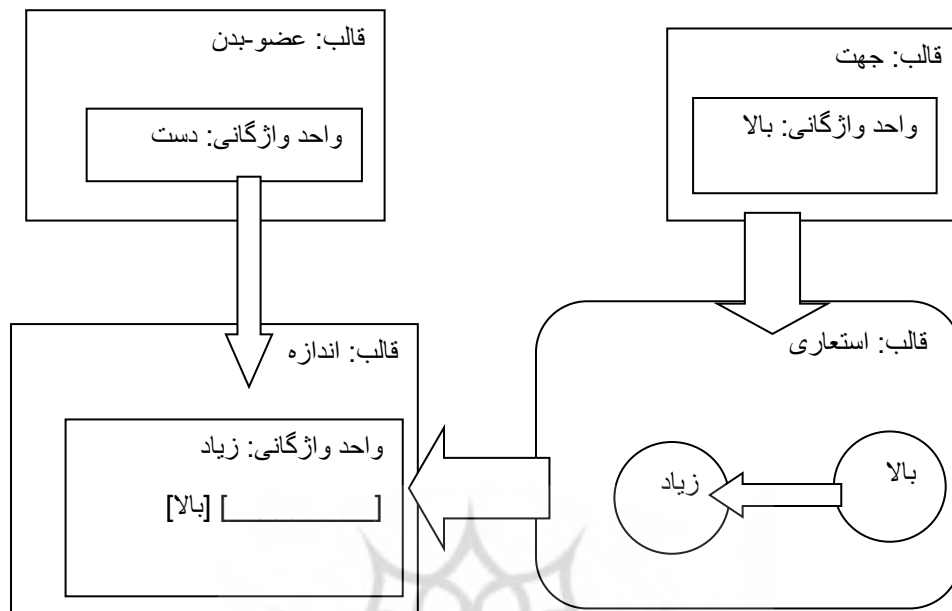
شکل ۳. باهم‌آیی واژه دست در قالب عضو-بدن با راست در قالب جهت

جمله "دست راست علی آسیب دید" که نمونه‌ای برای شکل (۳ب) است مشخص می‌نماید که کدامیک از دستان علی آسیب دیده است: راست یا چپ. انگیزه‌ای که این دو را به هم پیوند می‌زند تعیین دقیق جای آسیب دیدگی است. در شکل (۳الف) "دست راست" واژه-های "دست" و "راست" در قالب جهت به هم پیوند خورده‌اند. انگیزه‌ای که این دو را به هم پیوند زده بر نقش اشاره‌ای دست استوار است؛ "دست راست" یعنی جهتی که دست راست نشان می‌دهد.

واژه "دست" ممکن است با واژه‌های "راست/چپ" ترکیب شود و ترکیب "راست/چپ دست" در قالب ویژگی-بدن به دست آید. انگیزه‌ای که این دو را به هم پیوند زده جهت دستی است که از توانایی زیادی برخوردار است. این توانایی بیشتر به نیمکره‌های مغز وابسته است که به دست سمت راست یا چپ قدرت داده است. واژه "دست" در ترکیب با واژه‌هایی از قالب جهت ممکن است ترکیبی در قالب سیاست بسازد. انگیزه‌ای که ترکیب‌های "دست راستی/چپی" را می‌سازد به ویژگی‌هایی که احزاب سیاسی در گذشته داشته‌اند بازمی‌گردد ولی امروزه لازم است دانشی در مورد احزاب سیاسی داشته باشیم تا مفهوم این ترکیب‌ها را درک

کنیم. همچنین، ترکیب "دست راست" مثلاً در جمله "رضا دست راست علی است" در قالب روابط-اجتماعی قرار می‌گیرد که ترکیبی از استعاره و مجاز است. استعاره "انسان دست است" و مجاز "دست انسان بخشی از بدن انسان است" در جریان است. واژه "دست" همراه واژه-هایی برگرفته از قالب جهت-اصلی همانند "دست شرق/غرب/شمال/جنوب" به کار نمی-رود. ترکیب‌های "چشم چپ/راست" مشخص‌کننده هر کدام از چشم‌هاست؛ همین حالت در مورد واژه "گوش" نیز صحیح است. با اینکه اعضای دو بخشی بدن همراه جهات به کار می-روند، اعضای بدن یک‌پارچه همراه جهات به کار نمی‌روند و نمی‌شود ترکیب‌های "بینی/زبان راست/چپ" را ساخت.

واژه "دست" با جهات عمودی همچون *بالا*، *پایین*، *فرا*، *فرو* باهم آیی واژگانی دارد. ترکیب "دست بالا" دارای انگیزه استعاری "بالا زیاد است" می‌باشد، در مقابل "؟؟؟ دست زیاد" تقریباً به کار نمی‌رود. از سوی دیگر، "؟؟؟ دست پایین" به ندرت به کار می‌رود، چون در حالت عادی ترکیب "دست کم" به کار دارد. ترکیب‌هایی که به صورت "دست ____" ساخته می-شوند در قالب اندازه قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، ترکیب "بالا/پایین دست" در قالب مکان قرار دارد، به طوری که گویی "دست" حدفاصل بین این دو مکان در نظر گرفته شده است. همچنین، "دست فرو/فرا" کاربرد ندارد، ولی "فرا/فرو دست" کاربرد دارد و استعاره "فقیر پایین است" در جریان است تا به این ترکیب انگیزه باهم آیی ببخشد. با این وجود، ترکیب‌های "پست/بلند دست" و "دست پست" به کار نمی‌روند و فقط "دست بلند" برای توصیف طول فیزیکی "دست" کاربرد دارد. دیگر اعضای بدن با قالب جهت-عمودی به ندرت باهم آیی واژگانی دارند. برای نمونه، ترکیب‌های "چشم بالا/پایین"، "بالا/پایین چشم"، "بینی بالا/پایین"، "بالا/پایین بینی" به واسطه شکل این عضو-بدن امکان پذیر نیست. به همراه واژه "گوش" به معنای "کنج" معانی "گوش بالا/پایین" در قالب ورزش به کار می‌رود؛ در مقابل "بالا/پایین گوش" به کار نمی‌رود. گاهی اوقات با افزودن واژه "سر"، ترکیب "بینی سر بالا/پایین" ساخته می‌شود.



شکل ۴. انگیزه باهم‌آیی واژه "دست" و "بالا" و ساخت "دست بالا" در قالب اندازه

شکل فیزیکی عضو-بدن "دست" امکان ساخت ترکیب‌هایی همچون "دست به عضو-بدن" را می‌دهد. ترکیب "دست به دست" یعنی وارد شدن چیزی از دست یک شخص به شخص دیگر؛ "دست به سر" حالتی است که احتمالاً پس از سرگردانی به شخص دست می‌دهد؛ "دست به سینه" حالت احترامی را مشخص می‌کند که شخص دست‌هایش را بر روی سینه نگاه می‌دارد؛ "دست به کمر" یعنی گذاشتن دست روی کمر و انجام ندادن هیچ عملی. ترکیب "دست" با قالب اعداد-ترتیبی هم به کار می‌رود. "دست‌اول" ممکن است در قالب کالا تعریف شود یا در قالب ورزش ترجمه‌ای برای واژه "set" در زبان انگلیسی باشد. "دست‌دوم" هم همین وضع را دارد و به کالایی گفته می‌شود که یک‌بار قبلاً مصرف شده و اکنون شخص دیگری از آن استفاده می‌کند. به همین ترتیب "دست سوم" و "دست چهارم" قابل تعریف هستند. "دست چندم" زمانی بیان می‌شود که ندانیم کالایی چند بار مورد استفاده اشخاص مختلف قرار گرفته است. اما "دست آخر" در قالب نتیجه قرار می‌گیرد و مشخص می‌کند که شخص در پایان کار به چه چیز دست یافته و دست‌آوردش چه بوده است. در قالب اندازه واژه‌های گشاده، تنگ، باریک، پهن، دراز، کوتاه و غیره قابل تعریف هستند. ترکیب "تنگ دست" و "دست تنگ" در قالب ثروتمندی قرار می‌گیرد که در این مورد دست

شخص آنقدر تنگ است که دارایی و پولی در آن ذخیره نمی‌شود. عکس این ترکیب "گشاد/گشاده دست/دستی" برای توصیف شخصی است که دستانش گشاد است و دیگران می‌توانند از آن بهره‌ای بگیرند. ترکیب "دست گشاد" تقریباً کاربرد ندارد. با استفاده از "دست باریک/دراز/کوتاه" می‌شود ویژگی فیزیکی دست را توصیف کرد. همراه دیگر اعضای بدن "چشم تنگ/گشاد/باریک/پهن" ویژگی‌های فیزیکی "چشم" را می‌توان توصیف کرد.

در قالب سرشار واژه‌هایی همچون پر، سرشار، لبریز و آکنده قرار دارند. واژه "پر" در ترکیب "دست ___" به کار می‌رود اما واژه‌های مترادف آن به کار نمی‌روند. به نظر می‌رسد "دست پر" معنایش کامل است ولی "دست سرشار/آکنده/لبریز" نیازمند عنصری قالبی می‌باشد که با قالب سرشار روابط قالب به قالب دارد. در قالب سرشار، "دست" از طریق استعاری نوعی ظرف در نظر گرفته شده و جای عنصر قالبی ظرف را پر کرده است. در این قالب اگر عنصر قالبی محتوا ذکر نشود، آنگاه ظرف به همراه دست به کار می‌رود، اما اگر محتوا ذکر شود همگی واژه‌های گفته شده ممکن است به کار روند. گاهی اوقات ممکن است سبک بر کاربرد باهم آیی تاثیر بگذارد؛ برای مثال در حالی که "دستی پر از گندم" صحیح است ولی سبک کاربرد دیگر واژه‌ها را عجیب جلوه می‌دهد. به عکس "دستی سرشار/آکنده/لبریز از محبت" کاربرد "پر" را در سبک ادبی عجیب جلوه می‌دهد.

ترکیب "دست" با بن ماضی و مضارع امکان‌پذیر است. "دست‌بند" در قالب اقدامات-امنیتی وسیله‌ای است که با آن دست مجرم بسته می‌شود و در قالب جواهرات کالایی زینتی است که به دست بسته می‌شود. "چشم‌بند" هم وسیله‌ای است که در قالب اقدامات-امنیتی با آن چشم بسته می‌شود، ولی چون جواهری وجود ندارد که به چشم بسته شود در قالب جواهرات تعریف نمی‌شود. ترکیب‌های "بند دست"، "باز دست" و "دست باز" کاربرد ندارد ولی "دست باز" به معنای "گشاده دستی" به کار می‌رود. به همراه بن ماضی "برد" می‌شود "دست‌برد" در قالب دزدی را ساخت که نشان می‌دهد کدام عضو-بدن مسئول بردن اموال دیگران بوده است. عکس آن یعنی "دست‌آورد" در قالب موفقیت به دستی اشاره می‌کند که چیزی را به ارمغان آورده است. همچنین، بن مضارع "گیر" در ساخت‌های "دست‌گیر" و دست‌گیری" در دو قالب اقدامات-امنیتی و کمک قابل تعریف است؛ اولی به این معنا که پلیس دست شخصی را گرفته است تا وی را از جرم بیشتر بازدارد؛ و دومی به این معنا که شخص

دست دیگری را گرفته تا وی را از فلاکت بازدارد. ساختار "دست‌ده" چون ما به ازای فیزیکی ندارد ترکیبی ممکن اما ناموجود است.

برخی از ترکیب‌ها دارای انگیزه فرهنگی هستند. برای نمونه، "دست شیطان" نیازمند داشتن پیش‌زمینه فرهنگی در مورد شیطان است. دست شیطان دارای عروض معنایی^۱ منفی است، چون پیش‌زمینه‌ای که از این موجود داریم منفی است. در "دست غیب" لازم است بدانیم که خداوند به بندگان خود به هر وسیله‌ای کمک می‌کند از جمله با دست‌هایی که برای ما دیدنی نیستند. این ساختار دارای انگیزه مجازی و استعاری نیز هست، چون نه تنها خدا را با خود مقایسه کرده‌ایم بلکه به وی ویژگی دست داشتن را هم داده‌ایم. همچنین، "دست پلید" دارای انگیزه استعاری و مجازی است، زیرا "دست" نمی‌تواند پلید باشد مگر اینکه منظور دست شخصی باشد که شریر و پلید است. در ترکیب "دست استعمار" لازم است در مورد استعمار مواردی را بدانیم و اینکه چه کسی یا کسانی عوامل استعمار هستند و به عبارت دیگر همانند دست‌هایی هستند که به پیکره استعمار خدمت می‌کنند.

در نهایت در جدول (۳) خلاصه‌ای از ترکیبات دستوری با واژه "دست" آمده است.

جدول ۳. مشخصات دستوری باهم‌آیی با واژه "دست"

مثال	مشخصه دستوری
دست روزگار، دست خداوند، دست رضا، دست استعمار ...	دست+کسره‌اضافه+اسم
دست تنگ، دست دراز، دست بلند...	دست+صفت
دست تنگ، دست شریر، دست پلید، دست چپ ...	دست+کسره‌اضافه+صفت
تنگ دست، چپ دست، خوش دست، ...	صفت+دست
دست به دست، دست به سر، دست به عصا، ...	دست+حرف‌اضافه+اسم
دست گرفتن، دست دادن، دست زدن، ...	دست+فعل
از دست دادن، به دست آوردن، به دست آمدن، ...	حرف‌اضافه+دست+فعل
دست گیر، دست نویس، دست بند، دست فروش ...	دست+ بن مضارع
دست برد، دست آورد، دست نوشت، ...	دست+بن ماضی

در جدول ۳، باهم آیی ها بیشتر از نوع اسمی می باشند و باهم آیی با بن ماضی و مضارع بخشی از باهم آیی اسمی محسوب می شود. در باهم آیی فعلی "دست" به همراه دسته ای از افعال به کار می رود و قالب های متنوعی را پدید می آورد.

جدول ۴. باهم آیی با عضو-بدن "دست"

دستور	قالب باهم آیی	مثال	عنصر باهم آ	قالب
اسم+فعل حرف- اضافه+اسم+فعل	کشاورزی فرصت، اتمام	همه حواسشان متوجه <u>دست آمدن</u> برنج بوده است... فرصت از دست رفت.	آمدن رفتن	حرکت
اسم+فعل	پیروی	جوانان محل سر به زیر داشته و <u>دست از</u> <u>پا خطا</u> نمی کنند.	خطا کردن	اشتباه
اسم+حرف- اضافه+اسم+فعل	ویژگی-ذهنی	کسانی که <u>دست از جان شسته اند</u> و از همه چیز سرخورده اند، تنها می توانند کارهای بزرگ انجام دهند.	شستن	زدودن
اسم+فعل	امتناع	تو <u>دست از مزخرف گویی برنخواهی</u> <u>داشت</u> .	برداشتن	حرکت
اسم+فعل	توقف	در اثر همین اتفاق، از نقاشی به کلی <u>دست کشیدم</u> .	کشیدن	حرکت
اسم+فعل اسم+فعل	گرفتن قضایوت	از پشت سر، <u>دست می اندازم</u> زیر کمر بندش. تو سی سال مرا <u>دست انداخته ای</u> . تو به ساده دلی من رحم نکردی	انداختن	حرکت
اسم+اسم+فعل	فرضیه	اگر <u>دست بالا</u> را هزار تومان هم بگیریم، باز ارزان است.	گرفتن	نظر
اسم+فعل	توقف	تو را به خدا <u>دست بردار!</u>	برداشتن	انتخاب
اسم+فعل	حرکت-بدن	<u>دست بردم</u> و لیوان شربت را برداشتم.	بردن	جابجایی
اسم+فعل اسم+فعل	ادراکی-لامسه تغییر	<u>دست به بخاری زن</u> ، می سوزی. نه به شریعت خود <u>دست می زنیم</u> و نه چیزی بر آن می افزائیم	زدن	اصابت
اسم+فعل	تغییر	پول طلایت هیچ <u>دست نخورده</u> .	خوردن	اصابت
اسم+فعل	احوالپرسی	هنگام <u>دست دادن</u> و خداحافظی کردن	دادن	مبادله

دستور	قالب باهم‌آیی	مثال	عنصر باهم‌آ	قالب
اسم+فعل حرف- اضافه+اسم+فعل	زمان سببی-مردن	رسید. فرصتی <u>دست داد</u> که با شما بتوانم رو در رو صحبت کنم. پسرش را در تصادف رانندگی از <u>دست داد</u> .		
اسم+فعل	شراکت	من هم در تکثیر اعلامیه‌ها <u>دست داشته‌ام</u> .	داشتن	مالکیت
اسم+فعل	توقف	<u>دستانش</u> از مال حاجی کوتاه شده بود.	کوتاه شدن	اندازه
اسم+فعل	آزادی-عمل	<u>دستش</u> را در هر کار زشت باز گذاشته‌اند.	باز گذاشتن	حرکت
اسم+فعل	آگاهی-یافتن	<u>یارو دستت</u> را خوانده است و چاره‌بردار نیست.	خواندن	مطالعه
اسم+فعل	اجتناب	<u>دست</u> عمو را رد نکن، هدیه‌ات را بگیر.	رد کردن	اجتناب
اسم+فعل	آگاهی-یافتن	جواب‌های ضد و نقیض <u>دستش</u> را رو کرد.	رو کردن	آگاهی
اسم+فعل	کمک	بلشویک‌های می‌خواستند <u>دست</u> تزارهای روسیه را بگیرند.	گرفتن	نگهداری
اسم+فعل	نفرین	<u>دستت بشکند</u> الهی! صورت بچه را کی بود کردی.	شکستن	تغییر- حالت
اسم+فعل	صبر	ملا فریاد برآورد: چه می‌کنی؟ یک لحظه <u>دست</u> نگاه‌دار.	نگه داشتن	صبر
اسم+فعل	آگاهی-یافتن	کشور ما در زمینه‌های پزشکی به پیشرفت‌های مهمی <u>دست</u> پیدا کرده است.	پیدا کردن	جستجو- کردن
اسم+صفت اسم+اسم	ترتیب ترتیب	<u>دست</u> پیش را گرفته تا پس نیفتد. <u>پیش‌دستی</u> کرد و همه چیز را برایشان تعریف کرد.	پیش	مکان
صفت+اسم	دارایی	دست‌فروشی وی از سر <u>تنگ‌دستی‌اش</u> بوده است.	تنگ	طول
اسم+صفت	تعداد	خودش <u>دست‌تنها</u> همه کارها را انجام داد.	تنها	تعداد
اسم+صفت	عضو-بدن	با <u>دست</u> چپ می‌نویسد.	چپ	جهت

دستور	قالب باهم آیی	مثال	عنصر باهم آ	قالب
صفت+اسم	سیاست جهت سیاست ویژگی-بدن آگاهی-یافتن رابطه	همه وطن پرست های <u>دست چپ</u> ، گوششان به رادیوی لندن است. بیچید به <u>دست راست</u> و سپس به دست چپ. حزب <u>دست راست</u> ، سیاست محافظه- کارانه را دنبال می کند رضا <u>راست دست</u> است و همیشه موقع امتحان اذیت می شود. وقتی <u>دست چپ</u> و راستم را شناختم، شروع به کار کردم. تو را <u>دست راست</u> خودم می کنم.	راست	
اسم+صفت	اندازه	نتایجی گرفت و <u>دست خالی</u> مراجعت نکرد.	خالی	اندازه
اسم+فعل اسم+اسم	جهت تجاوز	شازده <u>دستش</u> را دراز کرد. جسم سرد توی <u>دستش</u> بود. این <u>دست درازی</u> بی پاسخ نخواهد ماند.	دراز	طول
اسم+اسم	ویژگی-ذهنی فریب	<u>دست شیطان</u> همیشه به شما تعارف می کند. عجب حقه بازی بود، <u>دست شیطان</u> را از پشت می بست.	شیطان	آفرینش
اسم+اسم	متافیزیک	یک <u>دست غیبی</u> مرا رو به روی او سبز کرده بود.	غیب	پنهان
اسم+صفت	سپاس مزه	<u>دستش بی نمک</u> است، به هر کس نیکی می کند بدی می بیند. <u>دستش بی نمک</u> است، و هر چه می پزد بدمزه است.	بی نمک	مزه
اسم+صفت	سببی-مردن	از او بدم می آید، <u>دست های او خون آلود</u> است.	خون آلود	آغشته
اسم+حرف- اضافه+اسم	زمان	دادگاه که حکم بازداشت او را داد، <u>دست</u> همه در حنا ماند.	حنا	ماده

دستور	قالب باهم‌آیی	مثال	عنصر باهم‌آ	قالب
حرف- اضافه+اسم+فعل	دعوا	این بیچاره دلش را به چه چیز تو خوش کند؟ به دست بزنت؟ به زبان خوشت؟	بزن	اصابت
اسم+صفت	کیفیت	پدرم در کار مثنوی واقعاً دست بلندی داشت و معرکه بود.	بلند	طول
اسم+صفت	مقدار	دست بالا یکی دو صفحه بیشتر نمی‌شد. دست پایین ده هزار تومان می‌ارزد.	بالا پایین	جهت- عمودی
اسم+اسم+اسم	قدرت	دست بالای دست بسیار است. کارش نداشته باش.	بالا	جهت
اسم+حرف- اضافه+اسم	تغییر پراکندن اتحاد زمان عمل	این بلیت را دست به دست برسانید به راننده. هنوز رسم دست به دست دادن عروس و داماد متروک نشده بود. یکی هزار تومان دست به دست می‌شدند. نسخه‌هایش دست به دست می‌گردد. بهتر است دست به دست هم بدهیم و پشت و پناه هم دیگر باشیم. آنقدر دست دست کرده بودم که رحیم رفته بود. مثل مهمان بشینم و دست روی دست بگذارم؟	دست	عضو- بدن
اسم+اسم	ترتیب کیفیت کیفیت	دست آخر به این نتیجه رسید. جنس دست اول. پدرش رادیوی دست دومش را با صرفه- جویی خریده بود.	آخر اول دوم	ترتیب
اسم+حرف- اضافه+اسم	عمل عمل عمل	هیچ کس پیش نهاد و عیسی خود دست به کار نشد. دشمنان دست به کار شده‌اند. حضرات هنوز دست به کاری نزده‌اند.	کار	فعالیت
اسم+اسم	ویژگی-	دستش طلاست به هر چیزی دست بزند	طلا	ماده

دستور	قالب باهم آیی	مثال	عنصر باهم آ	قالب
	اعتقادی ویژگی-ذهنی	زیاد می شود. <u>دستش طلاست.</u> کاری که بکند نقص ندارد.		
اسم+صفت	اندازه ارزش شباهت	بوفه <u>دست کم</u> هزار تا بطری رنگ به رنگ دارد. هرگز نباید حریف را <u>دست کم</u> گرفت. خودش هم <u>دست کمی</u> از او ندارد.	کم	اندازه
اسم+صفت	حالت	میوه می آورد، همیشه <u>دست پر</u> به خانه بازمی گشت.	پر	اندازه
اسم+اسم اسم+اسم+فعل	توانایی گیج-شدن شنا تلاش تلاش توانایی	<u>دست و پا</u> ندارد که هم خانه داری کند و هم بچه داری. تعجب کرد و <u>دست و پای</u> خود را گم کرد. مربی شاگرد را وارد آب می کند تا <u>دست و پا</u> بزند. خواب آتش می دیدم که در وسط آن <u>دست و پا</u> می زدم. هر <u>دست و پای</u> بزنم در هر صورت کلامم پس معرکه است توی اداره اش برای او کار <u>دست و پا</u> تهیه کرده بود. آدم مستقل نیست و <u>دست و پا</u> یش بسته است.	پا	عضو- بدن
اسم+اسم	توانایی دعا کشتی ادراکی (تجربه)	<u>دست و پنجه</u> آن شیرازی را در آشنپی امتحان کردند. <u>دست و پنجه</u> ات درد نکند دخترم. این وسایل را بردار. اگر لوطی هستند، امشب می آیند و <u>دست و پنجه</u> نرم می کنند. باید با دشواری <u>دست و پنجه</u> نرم بکنند.	پنجه	عضو- بدن

دستور	قالب باهم آبی	مثال	عنصر باهم آ	قالب
اسم+اسم	بخشش ویژگی- فیزیکی اخلاق اضطراب	<u>دست و دل</u> آنها خیلی باز است. نمی‌توانست <u>قالی</u> ببافد، <u>دست و دلش</u> به <u>کار</u> نمی‌رود. <u>دست و دل</u> این جوان پاک است هر وقت به <u>کوچه</u> می‌رفتم، <u>دست و دلم</u> می‌لرزید	دل	عضو- بدن
اسم+حرف- اضافه+اسم	وضعیت ویژگی-ذهنی مالکیت ویژگی-ذهنی ویژگی-ذهنی	تا کی می‌خواهی <u>دست به دهان</u> باشی؟ بالاخره <u>دست به سر</u> شد و برای همیشه از دستش راحت شدم. این کتاب بارها <u>دست به دست</u> شده است توی عکس <u>دست به سینه</u> ایستاده بود. شمس‌الملوک <u>دست به کمر</u> مقابل او ایستاده بود.	دهان سر دست سینه کمر	عضو- بدن
اسم+حرف- اضافه+اسم	آماده	همیشه جواب‌های <u>دست به نقد</u> داشت	نقد	بازرگانی
اسم+حرف- اضافه+اسم	دقت	از کنار ساحل باید <u>دست به عصا</u> رد شد.	عصا	ابزار
اسم+حرف- اضافه+اسم	جدال ویژگی-ذهنی	بعضی‌ها سر همه چیز <u>دست به یقه</u> می-شوند. نویسنده با این‌گونه افکار <u>دست به گریبان</u> بود.	یقه گریبان	لباس
اسم+بن‌مضارع	نوع-حیوان	پرنده <u>دست آموز</u> ؛ طوطی <u>دست آموز</u>	آموز	آگاهی- یافتن
اسم+بن‌ماضی	دارایی	<u>دست آوردهای</u> این موسسه بسیار اندک بوده‌است.	آورد	آوردن
اسم+بن‌مضارع	خیاطی	پارچه‌های <u>دست باف</u> کرباسی باب ایرانیان آنجا بوده است.	باف	خیاطی
اسم+بن‌ماضی	دزدیدن	چند گله‌دار بر اثر <u>دست برد</u> دزد به کلی فقیر شده بود.	برد	بردن
اسم+اسم	حالت-رویداد	<u>دست روزگار</u> مرا تنها گذار شب را	روزگار	زمان

دستور	قالب باهم آیی	مثال	عنصر باهم آ	قالب
		نوشیده‌ام.		

۶- بحث

باهم آیی واژگانی را ملچوک (۱۹۹۸) و گلباخ و کلسنیکوا (۲۰۱۳) با استفاده از رویکرد واژی-نقشی تبیین کرده‌اند، اما این رویکرد هیچ توضیحی در مورد انگیزه معنایی ترکیب واژگانی و باهم آیی واژگانی ندارد. این رویکرد بر اساس تجارب پیشین ما از واژه‌ها استوار نیست و اطلاعاتی در مورد تجارب ما از شیوه کنار هم قرار گرفتن واژه‌ها به دست نمی‌دهد. مخصوصاً در باهم آیی واژگانی، استعاره یکی از بزرگترین چالش‌های رویکرد واژی-نقشی است، چرا که عناصر متناقضی توضیح باهم آیی دو حس را متزلزل می‌کنند. این مقاله نشان می‌دهد باهم آیی فعلی و اسمی واژه "دست" چگونه ممکن است بر اساس قالب فرهنگی یا استعاری به هم پیوند بخورد.

هدف فیلمور (۱۹۷۵، ۱۹۷۷a، ۱۹۸۲، ۱۹۸۵) از مطرح کردن معناشناسی قالبی بیشتر برای تبیین واژه‌های زبان و تهیه فرهنگ قالبنت بوده است. هر چند روپنهوفر و همکاران (۲۰۰۳) اظهار می‌دارند که از طریق قالبنت می‌شود به اطلاعات مهمی در مورد باهم آیی واژگانی و عبارت‌های چندواژه‌ای دست یافت، اما این اطلاعات به صورت ضمنی و غیرمستقیم است. در این مقاله نشان می‌دهیم که انگیزه‌هایی را که در پس باهم آیی واژگانی است با استفاده از معناشناسی قالبی می‌توان نشان داد.

همچنین، سندمیرسکایا و اپارینا (۱۹۹۶) ساخت‌های استعاری در زبان روسی را بر اساس معناشناسی قالبی طبقه‌بندی کرده است. وی معتقد است که با در نظر گرفتن عامل استعاره باهم آیی را خیلی بهتر می‌توان تبیین کرد. تلیا و همکاران (۱۹۹۴) هم باهم آیی را در معناشناسی قالبی به همراه عامل‌های استعاره و مجاز در نظر گرفته‌اند. داده‌های این مقاله به این دو پژوهش شباهت‌های بسیاری دارد، با این تفاوت که موضوع این مقاله انگیزه باهم آیی در قالب عضو-بدن (دست) است و استعاره و مجاز در این مقاله بر اساس معناشناسی قالبی تعریف شده است.

تبیین انگیزه باهم آیی واژگانی بدون تعریف سه اصطلاح باهم آیی، استعاره و مجاز بر اساس معناشناسی قالبی ممکن نیست. باهم آیی واژگانی را قرار گرفتن واژه‌ای از یک قالب در کنار

واژه‌ای در قالبی دیگر و ساخت ترکیبی در قالبی مشخص تعریف می‌کنیم. استعاره را نگاشت از قالبی به قالب دیگر تعبیر می‌کنیم. مجاز را نیز نگاشتی قالب-به-قالب تعریف می‌کنیم که در آن یکی از قالب‌ها زیرمجموعه قالب دیگری باشد. حال با بهره‌گیری از این سه مفهوم تبیین انگیزه باهم‌آیی ساده می‌شود. باید دقت داشت که برخی از ترکیب‌ها به سادگی با استفاده از قالب‌های واژگانی و مفهوم باهم‌آیی قالبی قابل تبیین هستند.

از سوی دیگر، از ترکیب واژه‌هایی از دو قالب سه حالت ممکن پدید می‌آید. اول، واژه باهم‌آ توصیفی برای واژه پایه است و در نتیجه قالب واژه پایه به کل ساخت تسری پیدا کند. برای نمونه، در مثال شکل (۳ب) ترکیب "دست‌راست" اگر عضو-بدن را مشخص نماید آن-گاه در قالب عضو-بدن قرار می‌گیرد. دوم، معنای واژه باهم‌آ به کل ساختار تسری پیدا کند و عضو پایه را در برگیرد. برای مثال، همان‌طور که در شکل (۳الف) نشان داده شده است، ترکیب "دست‌راست" در قالب جهت قرار می‌گیرد و معنای قالب واژه باهم‌آ بر قالب واژه پایه چیره شده است. سوم، قالب ترکیب ساخته شده به طور مستقیم با قالب عضو باهم‌آ و عضو پایه در ارتباط نیست و به قالبی جدید پیوند داده شده است. برای نمونه، در ساخت "دست چپی" در قالب سیاست ارتباط مستقیمی بین این قالب با قالب‌های عضو-بدن و جهت نیست. بررسی انگیزه باهم‌آیی دسته‌ای از ترکیب‌ها صرفاً با بهره‌گیری از قالب‌ها امکان‌پذیر است. عضو-بدن (دست) قابلیت اشاره‌ای دارد و از آن برای نشان دادن جهت استفاده می‌شود؛ همین نکته به باهم‌آیی آن با واژه‌های "راست" و "چپ" از قالب جهت منجر می‌شود. از سوی دیگر، "شرق" و "غرب" با دست باهم‌آیی ندارد، زیرا دست همیشه نمی‌شود در یک جهت ثابت قرار گیرد بلکه با توجه به راستایی که بدن در آن قرار گرفته است تغییر و تحول پیدا می‌کند.

انگیزه باهم‌آیی گروه دیگری از ترکیب‌ها با استفاده از قالب‌های استعاره و مجاز ممکن می‌شود. همان‌طور که در شکل (۵) نشان داده شده در حالت عادی "دست" جهات عمودی را می‌تواند نشان دهد، اما تنها از طریق استعاره "زیاد بالا است" انگیزه باهم‌آیی "دست" و "بالا" و تولید ترکیبی در قالب اندازه ممکن می‌شود. در ترکیب "دست روزگار" عاملی که واژه "دست" و "روزگار" را به هم متصل می‌کند قالب استعاری "روزگار انسان است" می‌باشد، نتیجه اینکه اگر روزگار انسان باشد، پس می‌تواند دست داشته باشد. از آنجا که دست با انسان

می تواند ترکیب شود فقط در حالت استعاری است که به "دست روزگار دست انسان است" می تواند تبدیل شود و به صورت مستقیم ترکیبی وجود نخواهد داشت. در نهایت "دست روزگار" واژه ای منجمد می شود که به عنوان واحدی واژگانی در قالب اتفاقی قرار می گیرد. "دست طبیعت" هم مرحله ای مشابه را طی می کند با این تفاوت که "دست طبیعت" واحدی منجمد نیست، بلکه در حالت استعاری تا حدودی از شفافیت معنایی برخوردار است.

برخی از باهم آیی ها دارای انگیزه فرهنگی هستند. ترکیب "دست شیطان" نمونه ای است که باید برای درک معنای آن از لحاظ فرهنگی بدانیم که شیطان که بوده و چه اطلاعاتی از آن در اختیار ماست. ترکیب "دست استعمار" دارای انگیزه ترکیبی است و مشخصاً ترکیبی از دو قالب استعاره و فرهنگی است. در مرحله اول باید بدانیم که استعمار به چه چیزی گفته می شود. در مرحله دوم قالب استعاره "استعمار انسان است" در جریان است تا بتواند "دست" و "استعمار" را به هم پیوند دهد.

۷. نتیجه گیری

در این مقاله باهم آیی واژگانی واژه "دست" با دیگر واژه ها بر اساس معناشناسی قالبی مورد بررسی قرار گرفت و انگیزه به کار رفتن واژه "دست" با واژه های باهم آ مورد بررسی قرار گرفت. به این ترتیب، نشان داده شد که در باهم آیی فعلی عناصر قالبی فعل با قالب اسامی تناسب قالبی دارد، در حالی که در باهم آیی اسمی عناصر قالبی اسامی با هم تناسب قالبی دارند. در مواردی که تناسب قالبی برقرار نبود استعاره و مجاز می توانستند شرایطی را برای باهم آیی ایجاد کنند. برای نمونه، ترکیب هایی همچون "دست راست" در قالب عضو-بدن و جهت دارای باهم آیی مستقیم هستند، اما دست طبیعت از طریق استعاره و مجاز تناسب قالبی می یابند. در نهایت نشان داده شد که گاهی اوقات مواردی هستند که فقط در فرهنگی خاص قابل تعریف هستند، در این شرایط استعاره و مجاز بر دامنه فرهنگی اعمال شده و به تناسب قالبی می انجامند.

کتابنامه

۱. افراسی، آزیتا (۱۳۷۹). نگاهی به مسئله باهم آیی واژگانی. *زبان و ادب (۷ و ۸)*، ۱۱-۱۳.

۲. پناهی، ثریا (۱۳۷۹). فرآیند باهم‌آیی در زبان فارسی و نقش ترکیبات باهم‌آیند در آموزش فارسی به غیر فارسی‌زبانان (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳. شهریاری، زهرا (۱۳۷۸). محدودیت باهم‌آیی واژگان و ترجمه و تحقیق. پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی.
۴. راسخ مهند، محمد (۱۳۹۰). درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم. تهران: انتشارات سمت.
۵. رسام، میرمحمدحسین (۱۳۷۵). طرح فرهنگ بافتی افعال فارسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد: دانشگاه تهران.
۶. مدرس خیابانی، شهرام (۱۳۸۴). بررسی مسئله باهم‌آیی واژگانی در زبان فارسی. مجموعه مقالات نخستین همایش انجمن زبان‌شناسی ایران به کوشش دکتر مصطفی عاصی، (صص. ۳۰۵-۳۲۲). تهران: دانشگاه تهران.
۷. ملاظفر، حسین (۱۳۶۹). نقش باهم‌آیی در ترجمه. پایان‌نامه کارشناسی ارشد آموزش زبان انگلیسی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۸. موسوی، سید حمزه؛ محمد عموزاده و والی رضایی (۱۳۹۴). بررسی واژه "دیدن" بر اساس معناشناسی قالبی. مجله جستارهای زبانی ۶ (۷)، ۲۱۹-۲۳۶.
۹. میرعمادی، سیدعلی و مهناز کربلایی صادق (۱۳۸۸). بررسی باهم‌آیی واژگانی در آثار منظوم و مثنوی مولانا. مجله زبان و زبان‌شناسی ۱۰ (۲)، ۱۱۵-۱۳۳.
۱۰. نایب‌لویی، فاطمه و سید مصطفی عاصی و آریتا افراشی (۱۳۹۴). شبکه معنایی قالب‌بنیاد (فریم‌نت) در زبان فارسی. پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی ۵ (۹)، ۲۶۱-۲۸۲.
11. Ausubel, D. P. (1963). *The psychology of meaningful verbal learning*. New York: Grune and Stratton.
12. Ausubel, D. P. (1968). *Educational psychology: a cognitive view*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
13. Bartlett, F. (1932). *Remembering*. Cambridge: Cambridge University Press.
14. Bednarek, M. A. (2005). Frames revisited - the coherence-including function of frames. *Journal of Pragmatics* 37, 685-705.
15. Carter, R. (1998). *Vocabulary: applied linguistic perspectives*. London: Routledge.
16. Charniak, E. (1975). *Organization and inference in a frame-like system of common sense knowledge*. Castagnola: ISCS.

17. Cowie, A. P. (1998). Phraseological dictionaries: Some east-west comparisons. In A. P. Cowie, *Phraseology: Theory, Analysis and Applications* (pp. 209-28). Oxford: Oxford University Press.
18. Cruse, D. A. (1986). *Lexical semantics*. Cambridge : Cambridge University Press.
19. Crystal, D. (2003). *A dictionary of linguistics and phonetics* . Oxford: Blackwell Publishing.
20. De Beaugrande, R., & Dressler, W. (1981). *Introduction to text linguistics* . New York: Longmans.
21. Evans, V., & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics: an introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
22. Fellbaum, C. (2007). Introduction. In C. Fellbaum, *Idioms and Collocations* (pp. 1-19). London: Continuum.
23. Fillmore, C. J. (1975). An alternative to checklist theories of meaning. *Proceedings to the First Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society* (pp. 123-131). Amsterdam: Holland.
24. Fillmore, C. J. (1977a). The case for case reopened . In P. Cole, & J. Sadock, *Syntax and Semantics 8: Grammatical Relations* (pp. 59-81). New York: Academic Press.
25. Fillmore, C. J. (1977b). Scenes-and-frames semantics. In A. Zampolli, *Linguistic Structures Processing (Fundamental Studies in Computer Science 5)* (pp. 55-81). Amsterdam: North Holland.
26. Fillmore, C. J. (1977c). Topics in lexical semantics. In R. W. Cole, *Current Issues in Linguistic Theory*. Bloomington: Indiana University Press.
27. Fillmore, C. J. (1982). Frame semantics. *The Linguistic Society of Korea: Linguistic in the Morning Calm*, 65-137.
28. Fillmore, C. J. (1985). Frames and the semantics of understanding . *Quaderni di Semantica 6*, 222-254.
29. Fillmore, C. J. (2006). Frame semantics . In K. Allan, *Concise Encyclopedia of Semantics* (pp. 613-620). Oxford/ Amsterdam: Elsevier.
30. Fillmore, C. J., & Atkins, B. T. (1992). Toward a frame-based lexicon: the semantics of RISK and its neighbors . In A. Lehrer, & E. Kittay, *Frames, Fields, and Contrasts* (pp. 75-102). Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Assoc.
31. Firth, J. R. (1935). The technique of semantics. *Transactions of the Philological Society 34 (1)*, 36-37.
32. Firth, J. R. (1957). Modes of meaning. In F. R. Palmer, *Papers in Linguistics* (pp. 190-215). London: Oxford University Press.
33. Firth, J. R. (1968). Linguistic analysis as a study of meaning. In F. R. Palmer, *Selected Papers of J. R. Firth* (pp. 1952-1959). London: Longmans.
34. Geeraerts, D., & Cuyckens, H. (2007). The Oxford handbook of cognitive linguistics. In D. Geeraerts, & H. Cuyckens, *Introducing cognitive linguistics* (pp. 3-21). Oxford: Oxford University Press.

35. Gelbukh, A., & Kolesnikova, O. (2013). *Semantic analysis of verbal collocations with lexical functions*. Berlin Heidelberg: Springer-Verlag.
36. Halliday, M. (1966). Lexis as a linguistic level. In C. Bazell, J. Catford, M. Halliday, & R. Robins, *In Memory of J. R Firth* (pp. 148-62). London: Longman.
37. Hoey, M. (2005). *Lexical priming*. London: Routledge.
38. Lakoff, G. (1983). Categories: an essay in cognitive linguistics. In L. S. Korea, *Linguistics in the Morning Calm* (pp. 139-194). Seoul: Hanshin .
39. Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
40. Langacker, R. (1984). Action zones . In "*BLS*" 10, (pp. 172-188). Berkeley, CA : Berkeley Linguistics Society .
41. Lyons, J. (1995). *Linguistic semantics: an introduction*. Cambridge : Cambridge University Press.
42. McEnery, A. M., & Wilson, A. (2001). *Corpus linguistics*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
43. Mel'čuk, I. A. (1998). Collocations and lexical functions. In A. Cowie, *Phraseology. Theory, Analysis and Applications* (pp. 23-53). Oxford: Oxford University Press.
44. Minsky, M. (1975). A framework for representing knowledge. *Winston* , 211-277.
45. Palmer, H. E. (1931). Embarks on eight-month 'world tour'. *Second Interim Report on Vocabulary Selection*.
46. Palmer, H. E. (1933). *Second interim report on English collocations*. Tokyo: Kaitakusha.
47. Partington, A. (2004). Utterly content in each other's company: semantic prosody and semantic preference. *International Journal of Corpus Linguistics* 9 (1), 131-56.
48. Poulson, S. (2005). *Collocations as a language source. A functional and cognitive study in English Phraseology. Unpublished PhD Thesis*. Denmark: University of Southern Denmark.
49. Rumelhart, D. E. (1975). Notes on a schema for theories. In *Bobrow and Collins* (pp. 211-236).
50. Ruppenhofer, J., Baker, C. F., & Fillmore, C. J. (2003). Collocational information in the FrameNet database. *Proceedings of the Tenth EURALEX International Congress* (pp. 359-369). Copenhagen, Denmark: EURALEX 2002.
51. Sandomirskaya, I., & Oparina, E. (1996). Russian restricted collocations: an attempt of frame approach. *Euralex 96 proceedings* , (pp. 273-282).
52. Schank, R., & Abelson, R. (1977). *Scripts, plans and understanding*. Hillsdale N. J. : L. Erlbaum.
53. Sinclair, J. (1991). *Corpus, concordance and collocation*. Oxford: Oxford University Press.

54. Stubbs, M. (2002). *Word and phrases. Corpus studies of lexical semantics*. Melbourne: Blackwell.
55. Teliya, V., Bragina, N., Oparina, E., & Sandomirskaya, I. (1994). Lexical collocations: denominative and cognitive aspects. In W. Martin, W. Meijs, M. Moerland, E. Pas, P. Sterkenburg, & P. Van Vossen, *Euralex 1994. Proceedings papers submitted to the 6th Euralex International Congress on Lexicography in Amsterdam* (pp. 369-377). Amsterdam.
56. Wilks, Y. (1980). Frames, semantics, and novelty. In *Metzing* (pp. 134-163).
57. Winogard, T. (1975). Frame representations and the relative-procedural controversy. In *Bobrow and Collins* (pp. 185-210).

